

چهل و پنج متر بی نظیر است!

شبی فردی که خیلی خورد و خوابید^۱
سحر خور خورکنان در خواب خوش دید

که عضو هیأت علمی شده‌ست او
ز شادی می‌پرید این سو و آن سو:

که «دیگر می‌توانم دست تنها
به هم دوزم زمین و آسمان را

به حول قوه‌دار دانش خویش
کنم ارکان عالم را پس و پیش»

گذشت این‌های و هوی و بعد چندی
یکی دیدش که با حال نژندی

به تدریس کمی کرده قناعت:
به هر هفته فقط هفتاد ساعت

نه شب خواب و نه روز آرام دارد

نه شهد راحتی در کام دارد

گذشت آن سال و چندین گونه زآن سال

یکی دیدش دوباره شاد و خوشحال

زبانش گیر کرده: «تن ت تن تن»

که در مسکن رسیده نوبت من

«چه خوش باشد که بعد از انتظاری

به امیدی رسد امیدواری»

خلاصه بی‌قرار از شوق دیدن

به راه افتاد با مسؤول مسکن

به سوی «ساحلی» می‌تاخت ماشین

به او می‌گفت مسؤول مساکین!:

«که چون در ساحلی^۲ مسکن گزینی

از آن مردان خوش بخت زمینی

چهل و پنج متر بی نظیر است

شبه قصر شاهان کبیر است

چهل و پنج متر نازنین است

اگر دولت سرا خواهی همین است

اگر چه جای جم خوردن در آن نیست

ولی مخصوص تولیدات علمی ست»

گذشت آن ماه و چندی بعد از آن ماه

خبر دادند او را بر سر راه

که استادان بی مسکن دوباره

فرو خواهند شد در فکر چاره

تجمع می کنند آنان دوباره

که باز از نو بگیرند استخاره!

ز خوشحالی نمی گنجید در پوست

ز شادی سرکشید آواز «ای دوست...»

دوید آن روز چون از چله تیری
شنید این جمله‌ها را از مدیری:

«که ای بی‌خانمان، ای فقیران
چه می‌خواهید از جان مدیران

به ایشان چه شما مسکن ندارید!
محلی بهر آسودن ندارید!

به ایشان چه شما ماشین ندارید!
به ایشان چه که آن و این ندارید!

نمی‌دانید ناشکری گناه است
به فکر خانه بودن اشتباه است

نمی‌دانید استادان کامل
نمی‌کردند هرگز فکرِ منزل

از این پس وقت استخدام استاد

بباید آگهی دیگری داد

نوشت از ابتدا این شرط مشروع:

« ورود فرد بی سرمایه ممنوع!

زمین و خانه گر داری بفرما

وگرنه دست بردار از تقاضا»

اگر این گونه شد هر کس فقیر است

یقین داند که بی مایه فطیر است

بدین گونه به سبک پرتقالی

گزینش می کنیم استاد عالی

که هر کس صاحب مال و منال است

بدون دردسر، بی قیل و قال است

شود استاد دانشگاه شیراز

بدون غمزه و بی عشوه و ناز

بدین سان سال ها بی رنج و محنت

ریاست می‌کنیم آرام و راحت»

گذشت آن روز و چندی بعد از آن روز
یکی دیدش که می‌گفت از سر سوز:

مرفه باد دانشگاه آزاد

که پول کفش و شلوار مرا داد

و گرنه اول هفته دوباره

چه می‌کردیم با شلوار پاره